

( مآثر الامراء ) [ ۳۹۱ ] ( باب العیون )

جانسپار خان فوجدار بپور ( که باقی چند ازان در طه برآمده  
به مکانهای خود سپیدند ) چهل و دو منصبدار با لشکر خان و  
میرزا منوچهر گرفتار گشته مدتها در درون آباد بعضی  
گذرانیدند \*

(۲) عزیر فتح کرد تازیخ این واقعه است - گویند ملک  
عزیر ( که ربطه بسخن نداشت ) این تازیخ شنیده گفت چه  
لطف دارد - طفل هم میداند که عزیر فتح کرد - مکرر او و  
عادل شاه هر دو عرائض مشعر بر التماس قدوم بدکن بجانب  
شاهی ارسال داشتند - شاهزده از بنگاله عطف عنان نموده با  
فوج ملک عزیر و یاقوت خان حبشی برهندپور را محاصره کرد -  
از ساج این هرچ و هرچ دکن بر طبق حکم مهابت خان  
با سلطان پرویز بسرمک از بنگاله برگشت - چون بمارنگپور  
مالوه رسید فدائی خان فرمان آورد که خان جهان از کجورت  
بجای مهابت خان منصوب شد - مهابت خان بصورت داری  
بنگاله قیام نماید - سلطان پرویز باین وصل و فصل راضی  
نمی شد - حکم دیگر رسید که اگر رفتن بنگاله مرغوب  
مهابت خان نیست بحضور آید - در خانه زان خان را ( که  
قا حال به مهابت پدر بنظم کابل می پرداخت ) طلبیده  
به بنگاله رخصت کرداد که بمهمات آنجا را رسد - و آشف

( باب المیم ) [ ۴۹۲ ] ( مآثر الامور )

خان بعد از آنکه که داشت عرب دست غیب را با هزار سوار  
 اهدی تعیین کرد که او را زود بحضور بیاورد . <sup>لا علاج</sup> مهابت  
 خان از برهانپور روانه گشت . سلطان قا سرای بهاری  
 بمشایعت آمد . مهابت خان میخواست بعضی منصب داران را  
 همراه بگیرد . فاضل خان دیوان دکن فرمان حضور نمود  
 که او معاتب است که <sup>رفاقت</sup> نکند . مهابت خان گفت  
 متصدیان حضور در کنگاش غلط کرده اند . سلطان ( خواهند شنید  
 که ) آخر ازین طلب ندامت خواهند کشید . چون به رانداپور  
 رسید شروع به نگهداشت نمود . و رانا نیز یک هزار سوار خوب  
 همراهش داد . گویند درین جا عرب دست غیب (سید .  
 مهابت خان بدو گفت بکاره که آمده مرا آگهی ست . من  
 میروم . تو حرف مغل <sup>(۲)</sup> بخوای زد . با شش هزار سوار ( که  
 چهار هزار راجپوت و در هزار مغل و سید و شیخ و افغان  
 بود ) روانه شد \*

در هنگامه ( که پادشاه عزیمت سیر کابل داشتند )  
 آمدنش بعرض (سید . پیغام شد که تا ادای مطالبه پادشاهی  
 و جواب جاگیرداران بنگاه ( که از آنها متصرف گشته )  
 ننمایند ملازمت میسر نیست . و شنید که امف خان برای  
 قید او فکره برانگیخته که گذار بهت روزی ( که منزل

(۲) نسخه [ ج ] نزاری زد (۳) نسخه [ ج ] معلوم شد \*

( مآثر الامرا ) [ ۳۹۳ ] ( باب الميم )

شود ) اژدر و همه نوج از دريا بگذرد و پادشاه با مردم چوکی  
همان طرف آب باشد . چون مهابت خان بهلازميت آمد  
پادشاه دستش گرفته بکشتي نشانده همراه بيازند . و پل را  
ببندند تا مردم او نتوانند گذشت . و در منزل شاه آباد  
کجهت خان داروغه فيل خانه بخانه اش رفته حکم رسانيد  
فيلاني ( که درين مدت بدست آورديد ) داخل سرکار کنيد .  
مهابت خان چند فيل نامي نگاه داشته باقي حواله کرد .  
کجهت خان گفت که خان جيو براي کدام روز مي گذاريد<sup>(۲)</sup>  
کشتي حيات شما تباهي شده . اگر پسران زنده بمانند  
محتاج نان جوار خواهند بود . مهابت خان تبسم کرده  
گفت که آن وقت شما اعانت نخواهيد کرد . اين فيلان را<sup>(۳)</sup>  
من خواهم گذرانيد . الحال زود برويد که اين راجه پوتان  
گوار اند بدانند از حرف فضول شما از جا در ايند . بالجمله  
مهابت خان را از اين قسم حرفها دلنشين شد که از شر اعدا  
جان بر نيست . دل بمرگ نهاده بسپاه پيشکي داده مهد و  
پيمان موكد ساخت \*

چون گذار آب بهت مظيم عساکر پادشاهي شد آصف  
خان بفرار داد خود با تمام اشکر حتى خدمتگاران حضور هم

( ۲ ) نسخه [ ب ] آوردند - ( ۳ ) نسخه [ ب ] خانچهر - ( ۴ ) نسخه [ ج ]

گفت شما اعانت نخواهيد کرد \*

( باب المیم ) [ ۲۹۴ ] ( مآثر الامر )

از راه پل رفته آن روی آب در کمال غفلت و بی پروائی  
 منزل نمود - مهابت خان ( که منتظر لطیفه غیبی بود )  
 چنین فرستاد که منتظر دانسته یک هزار سوار را با تمام سو  
 پل فرستاد - و خود گره و گبوا بخانه شهرباز و داور بخش  
 سواری در آمده آنها را همراه گرفت - و دروازه نال باز شکسته  
 بدولت خانه پادشاهی سرزده رسید - و بر دروازه مردم خود  
 نشاند و ملازمک پادشاه نمود - و گفت که چون دیدم از  
 عداوت امف خان رهائی ممکن نیست مرتکب چنین جسارت  
 گشتم - شایسته هر سیاستی که باشم بدست خود باید کرد -  
 گویند چون راجپوتان بی باکانه بغسل خانه در آمدند مقرب  
 خان بر دش قدیم با مهابت خان گفت که کوزه‌ی یعنی  
 مبروص این چه بی ادبی است - او گفت که هرگاه زن و  
 دختر فلانی را قسمی می کردند نتوانستی حرف زد - کله  
 چوبی ( که در دست داشت ) بر پیشانی وی زد که  
 فقه رازم زخم شده خون روان گشت - <sup>(۲)</sup> درین وقت پادشاه  
 از غلبه خشم دو مرتبه دست بقبضه شمشیر کردند - میر منصور  
 بدخشی بقیصری گفت که وقت حمله آزمائی است - پس  
 از آن مهابت خان عرض کرد که اشوبه برخاسته سواری  
 بشکار سلاح درامت است - بمبالغه بر فیل خود سوار ساختم -

( ۲ ) نسخه [ ب ] شد - ( ۳ ) نسخه [ ج ] سواری شکاره

## ( مآثر الامرا ) ( ۲۹۵ ) ( باب المیم )

که بهت خان ماده لیل سوارچی خامه ( که خود بجای مهابت و  
 پسرش در خواصی بود ) پیش آورد - مهابت خان گفت  
 خان جیو همان روز اسمک که پسران من محتاج بدان جوار  
 شوند - و به راجپوتان اشاره کرد که هر دو را عذف تیغ  
 بیدریغ ساختند - و از عرض راه پادشاه را بخانه خود فرود  
 آورد، با فرزندان بلاگردان گشته نثار و ایثار بسیار نمود - و  
 چون از نور جهان غفلت ورزیده بود پادشاه را باز سوار ساخته  
 بخانه سلطان شهریار آورد - درین فرصت بیگم بدر زده بود -  
 ندامت و افسوس از بے خبری خود می کرد - بیگم دران  
 حیص و بیص از دریا گذشته امرا را سوزش و ملامت بسیار  
 نمود - و بترتیب افواج بازاده کارزار پرداخت - چون پل را  
 آتش زده بودند روز دوم بے شگرف بزرهش از معبر و گذر  
 زهی گشته خود را بآب زد - چون سه چهار جا زنی داشت  
 و مخالف فیلان پیش در داشته حمله آور گشت تزک فرج  
 برهم خورد - اکثر را پای ثبات از جا رفت - و هر کدام  
 بطرف افتاده با سیمه سری جان بدر برد - بیگم برگشته  
 بخیمه خود فرود آمد - و اصف خان بقلعه اتک ( که در  
 تهرانش بود ) ستانده تعصن جست - و دیگر امرا قول گرفته  
 مهابت خان را دیدند - و هرزه گوئیهای او را بتن برداشتند -

(۲) نمکه [۱] المیزه - (۳) در [نمکه] - چ [لفظ] را [نمکه]

( باب المیم ) [ ۳۹۶ ] ( مآثر الامراء )

مهلبت خان خود بانگ رفته بعهد و سوگند امف خان را  
با ابوطالب پسرش و خایل الله ولد میرمیران بدست آورد -  
و مهبات ملکی و مالی پیش خود گرفته صاحب معامله را  
نیز بے دخل ساخت - و راجپوتیه در کشک مقرر کرده بهیچ  
کس یزای حرف و عرض نگذاشت \*

چون خطه کابل مهبط ریات پادشاهی گردید باشارا جنت  
مکانی جمعی از اعدیان را با راجپوتیه بر سر چراگاه گفتگوئی  
واقع شد - قضا را دران میان یکے گشته کشک - آنها بهیچ  
مجموعی بو دائره راجپوتان رفته جنگی سخت در پیوست - و  
ازان فرقه ضلالت پزوه بسیاری با عمدهای آن طائفه بقتل  
رسید - و هرکه از راجپوتیه به چراگاههای اطراف و جوانب  
شافته بود مفت بدست احشام هر موضع جان در باخت - و  
برخی دستگیر گشته بفروخت رفتند - اگرچه مهلبت خان  
بکرمک آنها خود سوار شد اما نتوانست دران هجوم پایداری  
ورزید - بر گشته به پناه پادشاهی خرید - هر چند جنت مکانی  
باطفای آن زائره کواوال را تعیین فرمود - و بداس خاطرش  
چندے از اعدیان را بوی گرانید - لیکن آن همه رعب و  
تسلط او نماند - و او نیز توهم بخود راه داده ایام بسو  
می برد - تا آنکه وقت مراجعت از کابل در حوالی زهتاس

( ۲ ) نسخه [ ج ] پادشاه - ( ۳ ) نسخه [ ب ] بوی گرانده - آن رعب الخ \*

( مائرا الامرا ) [ ۳۹۱ ] ( باب المیم )

هوشیار خان خواجه سزای نور جهان بیگم در هزار سوار بفرموده  
بیگم از لاهور همراه اردو ملازمت نمود - تقریب مجلای فرج  
در میان اردو حکم شد که از نوکران قدیم و جدید مسلح و  
جلبه پوش شوند \*

چون گذار دریای بهت ( که سر آغاز استیلای او بود )  
منزل شد بمهابت خان پیغام شد که فردا مجلای فرج بیگم تراز  
یافتند - شما پیش شتابید که مبادا در فلکچیان گفتگوئی واقع شود  
و بنزاع و پرخاش انجامد - از غلبه و اهمه یک منزل پیش  
رفته فرود آمد - قضا را درین هنگام شاهزاده شاهجهان بخبر تسلط  
مهابت خان نزدیک بودن خود اصلاح انگاشته از نامک باجمیر رسید  
و چون فراهم آمدن مردم ( که مظنون خاطر شاهی بود ) اتفاق  
نیفتاد عازم تته گردید - لهذا بآن مغلوب بیم و هراس حکم  
رفت که بمقابله شاهزاده شاهجهان ( که از دکن بمالوه و از آنجا  
باجمیر شده ) از راه جیسلمیر عزیمت تته نموده گام سرعتم  
بردارد - مهابت خان امف خان را بعهده و قسم را گذاشته  
و دانسته مقصود شد - اتفاقاً شاهزاده بعد هزده روز ( که ظاهر  
بلده تته و عظیم سرادقات بود ) بموصول خط نور جهان  
بیگم که از میت مرکب شاهی یحتمل که مهابت خان  
ناعاقبت بین از شورش مزاجی آسیبه باخلاف گرامی قدر ( که

( باب المیم ) [ ۳۹۸ ] ( مآثر الامور )

در خدمت جد ماجد بودند ( رساند ) معارفت بدکن اموی  
می نماید - و خبر فوت سلطان نیز رسید - و شیوع بیماری  
علاوه گشت - هژدهم صفر سنه ( ۱۰۳۶ ) هزار و سی و شش  
رکضت فرموده در چهل و دو روز برای کجرات دو صد  
و شصت کرده مسافت پیموده ناسک را مطرح انوار نزل  
ساخت - ناچار مهابت خان در پوگون چهل کردهی این  
طرف جیلمیر چهارنی کرد - و پس از آذارگی او ( چون  
از حضور فرجه نیز بر سرش تعیین شده بود اما نتوانست  
باو مقابل شد ) عتب تر توقف گزید - مهابت خان دل از  
همه برداشته به رانا پناه برد - او باخلاص پیش نیامد -  
ناگزیر با دو هزار سوار راجپوت ( که دست از وفاتش  
بر نمی داشتند ) بملک بهیلان ( که مابین کجرات و مملکت  
رانا ست ) در آمد - و اظهار ندامت و عذر گستاخی  
بخدمت پادشاهزاده شاهجهان [ که دران ایام بر طبق التماس  
نظام شاه از ناسک بجنیر بنا گذاشته ملک عنبر ( که  
بگوازی آب و هوا و عمارات امتیاز داشت ) رفته طرح اتان  
انداخته بود ] نمود - و حسب الطلب شاهي بیست و یکم صفر  
سنه ( ۱۰۳۷ ) هزار و سی و هفت از راه راج پیله و بکلانه  
بمجرد آستان سعادت اندرخته مشمول عواطف گشت \*

( ۲ ) در نسخه [ ب ] و او [ نیست ] \*



( مائت الامورا ) [ ۳۹۹ ] ( باب الميم )

در همین ایام واقعه ناگزیر جنت مکانی بمیان آمد -  
 اعلی حضرت باران سلطنت از راه گجرات باجمیر رسیدند -  
 گویند چون بزیارت روضه مقدسه معینه رفتند مهابت خان  
 همان مصحف بر تعویذ قبر شریف گذاشت - و عرض کرد که  
 مراد فدوی همین بود که حضرت پادشاه شوند - الْحَمْدُ لِلَّهِ  
 بمران رسیدم - اگر بموجب قول تقصیرات مرا عفو کنند قسم  
 بمصحف خورده خواجه بزرگ را در میان دهند یا همین  
 وقت رخصت کعبه فرمایند - و آلا فردا اصف جامی می رسد -  
 فتوای خون من خواهد بود - صاحب قران ثانی <sup>(۲)</sup> تشفی  
 خاطر خواه او فرموده پس از جلوس بخطاب خان خانان  
 سه سالار و بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و انعام  
 چهار لک درپیه نقد و صاحب سوبگی اجمیر ارتقا بخشیدند -  
 و در همین سال جلوس مهابت خان بصوبه داری دکن  
 چهاره عزت برافروخت - و پسرش خان زمان ( که بتازگنی  
 صوبه دار مالوه شده بود به نیابت او مقرر گشت - و در  
 سال دوم ( که زیادت پادشاهی به تعاقب خان جهان لودی  
 عزیزمن دکن نمود ) مهابت خان بصاحب سوبگی دارالملک  
 دهلی نامزد گردید - و در سال پنجم از تغیر اعظم خان  
 مجدداً بصوبه داری دکن دستوری یافت \*

(۲) نسخه [ ج ] و فتوای خون من خواهد داد \*

( باب المیم ) [ ۴۰۰ ] ( مآثر الامرا )

گویند دران می چهل سال ( که صوبه داران بدکن می آمدند  
تا بر آمدن بالاکهاست بے جنگ و جدال از عمرت غله بتنگ<sup>(۲)</sup>  
آمده بر می گشتند - هیچ کس بفکر ان نمی افتاد - اول  
تدبیرے ( که مهابت خان درین صوبه داری کرد ) ان بود  
که بنجارهای هندوستان را بفیل و اسب و خلعت مستمال  
ساخته ان قدر گرویده کرد که یک سو بنجاره باکوه و گجرات  
بود و سر دیگر به بالاکهاست - و مشخص نمود که روپیه را  
ده سیر گران باشد یا ارزان بگیرند \*

چون ساهو بهونسله بعدل شاهیه پیوسته بانتزاع قلعه  
درلت آباد از تصرف فتح خان پسر ملک عذیر کمر سعی  
بر بست فتح خان امرای نظام شاهي را با خود در  
مقام کین توزی دیده به مهابت خان نوشت که در قلعه  
اندرفه نمانده - اگر بهرعت برسند قلعه سپرده در سلک  
بندھای پادشاهی منسلک می گردم - مهابت خان برجذاج  
استعجال خان زمان را با فوج بمنقلا روانه کرده خود نیز  
بیست و نهم جمادی الآخره سال ششم از بهرائپور راهی  
شد - خان زمان از کتل کهرکی فرود آمده با ساهو و  
راندول خان معرکه نبرد آراست - و پس از زد و خورده  
بسیار تا شش کوبه تعاقب آنها نموده علف تیغ گردانید -

(۲) نسخه [ پ . ج ] ننگ آمده .

( مآثر الامرا ) [ ۳۰۱ ] ( باب المیم )

بیجاپوریان خائف گشته با فتح خان طرح صلح افکندند . از  
هم نقض عهد نموده بآنها متذق گشت . مهابت خان ( که  
به ظفر نگر اقامت داشت ) ناچار صلح شعبان از کورگی  
گذشته بخان زمان پیوسته بمحاصر قاعه همت گماشت . و  
غرا ( رمضان تقسیم ملجاری نموده توب و ضرب زن را بعهده<sup>(۲)</sup>  
لهراسپ پسر درم خود وا گذاشته مفرور کرد که از سرکوب  
حصار ( که کوه سبک رفیع و کاغذی داره بران ( باد ) بجانب  
قلعه سردهند . همواره به نیروی شهامت و بدلیج خان زمان  
و به بهادری و جدکاری خان دران بر کوهی رسد با ساهو و  
زندوله خان و بهلول خان بیجاپوری نبردهای مردانه و چپقلشهای  
گردانه در می داد . ظفر و فیروززی هر مرتبه نصیب بهادران  
پادشاهی میکردید .

پس از فتح عنبرکوت چون کشایش مواکوت را رجه  
همین ساختند قاعه نشینان از فقدان غله و عدم قوت ( که  
انگور بگوشک حیوانات مرده سد (مق می کردند) بمتوه<sup>(۳)</sup>  
آمده از مشاهده غلبه هر روزا فوج پادشاهی خیریت خان  
عم زندوله خان و برخی عادل شاهیه ( که در قلعه بودند )  
امان طلبیده شب پنهانی بکمند فرود آمدند . و خانخانان را  
دیده راه بیجاپور گرفتند .

(۲) نسخه [ ب ] ضرب زنان - (۳) نسخه [ ا - ج ] بهرست \*

( پانچ المیم ) [ ۴۰۲ ] ( مآثر الامرا )

و چون نقب پدای مهاکوت رسید فتح خان زه و زان  
 خود را بکلاکوت فرستاد . و مراری پندت ( که رائق و فاتق  
 سلطنت بیجاپور بود ) با همه عادل شاهیه و نظام شاهیه در  
 ایلوره آمده زندوله و ساهو را برابر خانزمان ( که در کاغذی واره  
 بود ) گذاشته خود با یاقوت خان حبشی بر سر خان خاندان  
 رسید . جنگ عظیم و نبرد قوی در داد . مخالف  
 عذان تماسک از دست داده بادیه برون فرار گردید . در  
 اندام گریز یاقوت خان حبشی کشته شد . و درین وقت  
 غریب زد و خوردے به میان آمد . گویند در دکن چنین  
 جنگ قیامت آشوب کمتر واقع گشته . مهابت خان فرین  
 فتح و نصرت معارفت نموده نزدیک نقب شبر حاجی مهاکوت  
 رفته خواست آتش در زود . فتح خان اکھی یافته پیغام  
 فرستاد که چون با عادل شاهیه پیمان دایمان موکد کرده ام  
 که بے جواب دید آنها حرف صلح بهمان نیارم امروز موقوف  
 کزید . مهابت خان گفت که اگر حرفت از راستی فروغی دارد  
 پسر خود را بفرست . چون پسرش نیامد آتش زدند . یک  
 برج و قریب پانزده ذراع دیوار پرید . تهور منشان جان سپار  
 بقاعه در آمده اندرون اجارها ساختند . فتح خان از دید  
 شگرف کاری بهادران دست و پا باخته برای پاس عرض

( مآثر الامراء ) [ ۴۰۳ ] ( باب الميم )

و ناموس عبد الرسول پسر کلان خود را فرستاده اظهار ندامت  
و التماس مفتح جوايم کرد - و استدعای خرج و مهلت یک  
هفته به برآوردن بنده و باز خود نمود - سپه سالار دو لک  
و پنجاه هزار رزقيه داده فیلان و شتران خود را جهت باز بردن  
فرستاد - و فتح خان کلید قلعه (سال) داشته نوزدهم  
ذی الحجه سال ( ۱۰۴۲ ) یک هزار و چهل دو در محاصره سه  
ماه و چند روز چنین قلعه (صیقل) فلک شکوه \* بیت \*

\* حصاری که مژگانش ندیدست کس \*

\* بود قلعه دولت آباد و بس \*

مفتوح گشت - نواب بفتح دولت آباد آمد تاریخ اسمی (۲)

مهابت خان خان دوزان را با مرتضی خان سید نظام پسر  
میران صدر جهان پهلوی در قلعه گذاشته خود فتح خان را  
با نظام الماک ( که خرد سال بود ) همراه گرفته روانه برهانپور  
شد - و چون بظفر نگر رسید عهد و سوگند بر طلق بلذ  
گذاشته فاتح خان را با نظام الماک مقید ساخته اشیا و اسباب  
از او در سرکار پادشاهی ضبط نمود - گویند فتح خان از  
پهلوی خودی به بیجاپور پیغام کرد که فوج با مهابت خان  
کم است - شما هجوم آورده مرا خلاص کنید - و پناهنده  
از که نغارا کوچ می شد و مهابت خان سواری می ایستاد

(۲) یعنی سنه یک هزار و چهل و دو

( باب المیم ) [ ۴۰۴ ] ( مائراامرا )

فتح خان هنوز در خواب است - یا بذاب مصلحت ملکی  
بهر صورت بے وجه پسندیده مهابت خان نقض عهد کند \*  
چون به برهانپور رسید اعلیٰ حضرت پنج لک روپیه نقد  
هر جلوری ابن حسن خدمت مهابت خان انعام فرمود - او  
از متصدیان پادشاهی استفسار نمود که برین ۴۰۰ چه قدر  
زر سرکار خرج شده - گفتند بیست لک روپیه - مهابت خان  
بیست و پنج لک روپیه داخل خزانه کرده گفت سه سال  
است که من پیشکش پادشاه نگذرانیده ام - دولت اباد را  
پیشکش کردم - و از جناب خلافت استدعای قدم یکم  
شاهزاده نمود که بغیروی فرج تازه تسخیر بیجاپور نماید -  
اعلیٰ حضرت پادشاهزاده محمد شجاع دومی خلاف سلطنت را  
رخصت کردند - سپه سالار تسخیر قلعه پرانده را ( که از  
قلع حصینه (حصینة دکن است - و از نظام شاهیه بتصرف  
مادلشاهیه درآمده بود ) نصب العین همت ساخته خانزمان را  
بیشتر فرستاد - او بموازم و مراسم محاصره و تقسیم ملجاریها  
پرداخته هر روز آریز و ستیز می شد - چون مهابت خان با  
شاهزاده بسه کوهی رسیده اقامت نمود عادل شاهیه و ساهر  
با جمعی از نظام الملکیه نمودار شده گاهی بروکھی و گاهی  
بر مورچال جنگ می انداختند - (روز در کھی ) که نوبت  
خالخانان بود ( راجپوتیه بمجرد نمود مخالف قیل جلوری

( مآثر الامرا ) [ ۴۰۵ ] ( باب المیم )  
 کرده پیش رفتند . هر چند مهابت خان طلبید که پستر آئید  
 از جهالت یا افشردن بسیاری کشته شدند . مهابت خان در جای  
 خود ثبات ورزیده تلاش و تردد می کرد . گویند چاین صف جنگ  
 در صد سال در دکن نشده . نزدیک بود که کار خانخانان با تمام  
 رسد که خان دوزان از بنگاه رسیده غنیم را پراکنده ساخت \*  
 چون میان خان دوزان و خانخانان نفاق و ناخوشی بود  
 خان دوزان مکرر در مجالس میگفت من او را از کشته شدن  
 رهائی بخشیدم . و مهابت خان آنرا شایده بر خون  
 می پیچید . اتفاقاً روزی خان دوزان با سید شجاعت خان و  
 سید خان جهان باره بکمی رفته چون گاه پور کرده روانه شدند  
 غنیم دره کوه را گرفته شروع بیان کاری کرد . ازان آتش بگاه  
 در گرفت . فیلان و شتر و گاو بسیاری سوخته آتش تمام  
 صحرا را فرا گرفت . جای بدر شدن نماند . گویند شمار  
 سوختها می هزار دو اب و ده هزار آدم بود . و نیم سوخته  
 از حساب بیرون . امرا بر پشته بلند ایستاده هیران نیرنگی  
 فلک بودند . بعد اطفای آتش غنیم از طرف هجوم آورد  
 همه تنگ ساخت . مهابت خان بکمک رسید . آنها منتشر  
 گشتند . ازان روز خان دوزان زبان طعن بکام کشید . گویند این  
 هنگامه باشاره مهابت خان شده . با وصف آنکه سیدی مرجان  
 قلعه دار و پس از غالب نامی ( که بجایش از قبل عادل

( باب المیم ) [ ۴۰۶ ] ( مآثر الامرا )

شاه آمده ) هر دو بزخم تفنگ در گذشتند صورت فتح در  
آئینه خیال منطبق نمی شد - و جهد و کوشش اثر نمیداد -  
معهدا برشکال بر سر رسید - امرا بوضع مهابت خان اتفاق  
کرده مزاج پادشاهزاده را بمراجعت آوردند - مهابت خان هرچند  
ممانعت نمود پادشاهزاده کوچ کرد \*

چون باز بردار در لشکر نمانده بود گاران بنجاره را مردم  
بقیمت گران خریدند - کویان روز کوچ بنجاره سر راه گرفته  
بمهابت خان عرض کرد که با اعتماد قول شما جنس آورده بودیم  
باز بردار نیست که بردارم - گفت مال چه مبلغ است - گفتند  
در لک روپیه - همان وقت از خزانه خون داد و گفت  
هوکه خواهد بردارد بقبی را آتش زند - اعلیٰ حضرت ازین  
معاذت بخان خاندان عتابی نوشته شاهزاده را طلب حضور  
کردند - مهابت خان بپرهانپور رسیده چون از راجپوتان ( که  
روز جنگ کوی خود را بیجا بکشتن دادند بے اعتقاد شده  
می گفت اینها همین مردن میدانند - کاکا پنڈت دیوان  
خون را به اکبر آباد فرستاد که ده هزار سوار از سید و شیخ  
و مغل و افغان نوکر کرده بیارد که سال آینده محتاج بکمکیان  
نشوم - بگشایش پرینده فوج من کافی باشد \*

در همین ایام مرض بهکندر ( که ناسور خاصه است - و  
دیرین رفیق او بود ) شدت کرد - و ازین مراجعت بے نیل



( مآثر الامور ) [ ۴۰۷ ] ( باب المیم )

مقصود و برخاسته رفتن خان زمان از بدسلوکی او بحضور  
دق بهم رسانیده حالتش بصعوبت انجامید . املا پرهیز  
نمی کرد . می گفت که من از علم تنجیم دریافتم که درین  
مرض جان بر نیستم و بآن احوال دیوان میگردم . و بعزیمت  
تسخیر پورنده از شهر برهانند و برآمده بر موهن ناله دیره  
کرد تا بر صفحه ایام باقی ماند که درین وقت هم در کار  
پادشاهی مساعله نمود . و همگی چهار هزار اشرفی بدرون  
و بدرون تقسیم کرده آنچه داشت همه را داخل طومار ساخت .  
و بخانم اهلیه خود ( که بعد از مادر خان زمان بعد  
آورده بود ) گفت که سنگریزها هندوستان هم دشمن من  
است . مال یک دریا هم پنهان نکنند . و طومار را مافوق  
روضد اشک روانه حضور کرد . و سوزان را چپوتیه را طابیده  
گفت که باعانت شما فامی بر آوردم . آنچه بود طومار  
کرده بحضور فرستادم . جای مواخذه نمائند . بعد مردن من  
متصدیان پادشاهی ضبط اموال نکنند . و عمده نعل را زیر  
مساسبه بجاوند . و ثابت مرا بدهلی برده زیر قدمگاه شاه  
مردان دفن نمایند . و تمامی اموال را از ناطق و صامت

---

بسرکار والا رسانند . در سنه ( ۱۰۴۳ ) یک هزار و چهل و چهار

بساط زندگانی در نوردید . زمانه آرام گرفت و سپاسالارونده

هر دو تاریخ فوت اوست \*

( باب المیم ) [ ۴۰۸ ] ( مائرا الامرا )

راجپوتیه حسب الوصیت از برهانپور تا دهلی بدستور  
زندگی آداب مجرا و سلام بجا می آردند - اعلیٰ حضرت سوی  
خیلان همه را پشوران بخشیدند - گویند نقد کم داشت -  
کرد در پیده ساله مداخل بود - همه را خرج می کرد - صاحب  
همت بود - درستی گفت که خان جهان لودی بخشش  
نداشت - یکم گفت در سرکار از فرزند نبود - گفت این  
چه حرف است - مرد آن سمت که بهر وجه زر پیدا  
کند و صرف نماید - لیکن پوشاک خامه ار همگی به پنج  
درپیده نمی کشید - طعام هم کم داشته - چون بفیل  
شوقش بسیار بود بونج کمون و خربزه ولایتی بخورد آنها  
می داد - و املا بتکلف آشنا نبود - نومت در سواری  
نمی نواخت - مگر وقت کوچ نقاره و کوزا می شد - از علم  
بهره نداشت - در جوتنگ و نجوم مهارتی بود - اما احوال  
و اصحاب پیشینیان از هر قوم و طایفه سر زبان داشته - شیفته  
صحبت ایرانی بود - می گفت خلاصه آفرینش از \*

گویند در بدایت حال مذهبی نداشت - آخرها مذهب امامیه  
اختیار کرده - نامهای ائمه معصومین علیهم السلام بر جواهر  
همیشه کنده در گاوی خون می بست - و بروزه و نماز مقید  
نبود - سفاکی و سبعیت از مشهور عالم است - در کارهای

( مآثر الامراء ) [ ۴۰۹ ] ( باب الميم )

پادشاهی دقت و جزر می بسیار می کرد - و بکارهای خون  
پیخبر محض بود - و پهلوی چرب داشت - هرکس را که  
نواخت اگر هزار تقصیر می کرد در عزت و قرب او نقصان  
نمی آورد - گاهی شعر هم می گفت - اما اظهارش مکرره  
می دانست - از دست \*

\* ننگ دلم بود که بهشت آرزو کند \*

\* دوزخ نصیب من بود و آرزو مباد \*

از پسرانش احوال خان زمان امانی و لهراسپ مهابت خان  
جدادانه سمت تحریر یافته - اما میرزا دلیر همت ( که  
ظالم طبیعت و کامل خدمت بود ) و میرزا گرشاسپ ( که  
داماد آله وردی خان شد ) و میرزا بهروز و میرزا الیرامیاب  
هیچ کدام ترقی نکرده بدیار خاموشان منزل گزیدند \*

### \* مختار خان سبزواری \*

سید محمد نام از سادات بنی مختار است که از خیار  
ذریک رسول مختار اند - سلسله نسب این سادات عالی درجات  
به ابوالمختار النقیب امیرالحاج منتهی می شود - نقابت  
مشهد منور مرتضویه علیه السلام و امارت حج اسلام مدتی  
به اکابر این خاندان علیه مفوض بود - امیر شمس الدین علی  
ثانی نقیب النقبای ممالک عراق و خراسان [ که بعد دامنه  
پامیر شمس الدین علی ماضی ( که آخر نقبای زمان شاه

( باب البیم ) [ ۶۰ ] ( مائت الامرا )

( ۲ ) عباس بود ) میروند [ در زمان سلطنت شاهرخ میرزا از نجف اشرف بخراسان آمده در بلد سبزوار متوطن گردید - و دیگرے مثل از بکثرت خیل و حشم از عراق بوزیامد . چون فرست بامیر شمس الدین ثالث ( که از اکبر متأخرین این سلسله است ) رسید در علو قدر و رفعت شان از جمیع اعیان خراسان در گذرانید - و اکثر ولایات سبزوار را خریدہ ملکین خود ساخت - هنگامے ( که عبد اللہ خان اوزبک والی توران بر هرات و توابع آن استیلا یافت ) رؤسا و اهالی خراسان هر به ربتہ اطاعت از در آوردند - مگر امیر شمس الدین ( که در سبزوار فروکش نموده ) به ایلی نگرائید - عبد اللہ خان استمالت نامه باین بیت رقم فرمود ( ۳ )

\* بیت \*

\* درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد \*

\* نهال دشمنی بر کن که زنج بے شمار آرد \*

میر املا حساب از بر نداشتہ بے محابا در جواب نوشت :

\* بیت \*

\* چو مہمان خراباتی بعزت باش با زندان \*

\* کہ درد سر کشی جانان گر این مستی خمار آرد \*

و این جرأت و خود داری باعث افزایش الطاف شاه طہامب

( ۲ ) نسخه [ ۱ - ج ] زمان بن العباس - ( ۳ ) نسخه [ ۳ - ج ] رقم نموده .

( مآثر الامراء ) [ ۴۱۱ ] ( باب الميم )

مفوي دارای ايران گردید - ميرزا بختاب سلطاني برنواخته صاحب طبل و علم گردانیده تمام آن ولایت را مع شیء ازند باقطاعش تفویض فرمود - و سید فاضل میر محمد قاسم نصابه نیز از مشاهیر متأخرین این طبقه است - و همچنین میر شرف الدین ازین سلسله است که در عهد فرمانروائی سلطان حسین میرزا [ چون آستانه بلخ ( که بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منسوب است ) ظاهر شد ] بتکلیف آن پادشاه مرحوم از سبزار بدیخ شتافته به نقیب القباذی آن دیار نامزد گشت - و پس ازان ( که پادشاه مذکور در گذشت و حوادث و فتن سرکشید ) از آنجا برآمده بهند بار غربت گشود - (۴) - اولادش درین ملک اقامت ورزیدند \*

بالجملة سید محمد مذکور در سلطنت جنم مکاني بختاب مختار خان و منصب در هزار و دریمت هوار پایه افتخار برتر افراخت - و در آخر عهد آن پادشاه بنظم صوبه دهلي مي پرداخت - و در سر آغاز جلوس اعلى حضرت به نیولدازی سرکار مونگیر مضاف صوبه پنده ( که پیوسته بسرحد بنگاله است ) تعیین گشت - و مدتها دران آله بهر برد - و در سال دهم عبد الله خان فیروز جنگ ناظم صوبه بهار با سایر کمکیان آنجا بقصد استیصال پرتاب اچینه (۳)

(۲) نسخه [ چ ] گشود - و اولادش (۳) نسخه [ چ ] اچینه \*

( باب المیم ) [ ۴۱۲ ] مآثر الامرا

( که از زمینداران مفسدپیشه آن ولایت بود ) راهی گردید -  
و مختار خان را بهر ادلی فوج برگزید - چون قلعه بهر جهور  
حاکم نشین آن سر زمین ( که آن بومی شورش گرا در آنجا  
متحصن بود ) بعد محاصره شش ماه مفتوح شد پرتاب  
هویای خود را مستحکم ساخته آریز و ستیز گوم کرد - تا  
در ضمن آن راه گریز بدست آورده بدر رود - و مختار خان  
( که مقدمه لشکر بود ) محاذی دروازه بلجار خود نموده  
لوازم سعی بهادرانه بکار برد - و زیاده بر یک شبانه روز نکشید  
که از مغلوب رعب گشته زینهار جویان بر آمد - و پس از  
انجام این مهم کما بیش یک ماه نگذشته بود که در همین  
سال آغاز سنه ( ۱۰۴۷ ) هزار و چهل و هفت هجری افغانه  
( که متعهد ضبط تیولش بود ) هنگام تلقیم محاسبه شمشیر  
کین آخته برود انداخت - اگرچه مختار خان هم جندهرس بان  
زیاده سر رسانید اما کارگر نیاید - حضار آن نابکار را از هم  
گذرانیدند - و خان مزبور نیز بهمان زخم جهان را بدرون  
نمود - گویند باز خواست محاسبه را بمصادره رسانیده از  
عامل یادداشتی بسته - و باز محال طلبی می کرد - هر چند  
از ضعیف نالیها نمود هم ناکرده تهدید بعضی و شکنجه  
کرد - چون برخاست که درون رود راه گردید - و بیخبر  
زخم منکر رسانید - در اجامه در احاطه دیوار بیرون نزدیک

( مآثر الامرا ) [ ۴۱۳ ] ( باب العمیم )

قبر خواجگی حاجی محمد مدفون گشت - احوال سه پسرش  
شمس الدین خان مختار خان و داراب خان و جان پدار خان  
جدا جدا تحویر یافته \*

\* میر محمد امین میر جملة شهرستانی \*

از اعیان سادات اصفهان است مشهور بصادات شهرستان .  
برادر کلانش میر جلال الدین حسین صلاهی تخلص ( که فاضل  
مستعد بود ) منظور نظر شاه عباس ماضی مفوی گشته  
بمنصب صدارت ( که از اعظم مناصب ایران است ) امتیاز  
یافت - چون ار در گذشت برادر زاده او میرزا رضی پسر  
میرزا تقی بجای عم خود بدان رتبه گرامی فائز گردید . و  
از رفور قابلیت و طالع مندی بمصاهرت شاهی بلند رتبه  
یافت . و برشد کاردانی توایم اوقاف خاصه آن پادشاه  
عالی جاه بر حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و منصب  
مهر داری توفیعات علاوه منصب صدارت گشت . و در سنه  
( ۱۰۲۶ ) هزار و بیست و شش بساط هفتی در نوردید .  
صدارت ایران به پسرش صدر الدین محمد ( که دخترزاده  
شاه و طفل رضیع بود ) مقرر شده نیابت بمیرزا رضیع عم زاده  
آن مرحوم قرار گرفت . و بالاخره او نیز معتقلاً بامر صدارت  
می پرداخت \*

( باب الهيم ) [ ۴۱۴ ] ( مآثر الامرا )

بالجمله مير محمد امين در سنه ( ۱۰۱۳ ) هزار و سيصد و  
از عراق بديار دکن وارد گشته در خدمت محمد قلي قطب  
شاه والي تلنگ پوسيله مرتضى ممالک مير مؤمن استرآبادي  
نوکر گردید - مير مؤمن خواهرزاده مير فخر الدين سماکي  
بود - و در صلاح و تقوی درجه عالي داشت - و در ايران  
بتعليم سلطان حيدر ميرزا پسر شاه طهماسب مغوي قيام  
مي نمود - و پس از وقوع قضيه ناگزير شاه و کشته شدن ميرزا  
حيدر و استيلاي شاه اسمعيل ثاني قاب توقف نيارده بدکن  
آمد - و بنابر اتحاد مذهب از ساير سلاطين آن مملکت  
ملازم محمد قلي قطب شاه گشته منصب پيشوائي و رکاب  
يافت - و سالها مدار دولت قطب شاه برد بود - مير محمد  
امين از مددگاري بخت و توافق اقبال در مزاج محمد قلي  
( که از دوام ارتکاب مدام خود بمهمات ملکي و مالي  
نمي پرداخت ) چنان جا کرد که او بخطاب مير جملکي  
پرتواخته همگي حل و عقد امور بکار آگهی مير و گذاشت - و  
پس از ( که پسر نداشت ) نوبت حکومت به برادرزاده اش  
سلطان محمد قطب شاه رسيد - از ارشادت و هوشمندی خود  
متوجه مهمات ايالت گشت - نقش مير با او خوب نشد - اما  
سلطان محمد املا دست تصرف و طمع باموال و اشياي مير  
بدراز نکرده بآئين نیک رخصت فرمود - مير از گلکنده به پيچاپور



(ب) اثر الامر ( [ ۴۱۵ ] ) (باب الثمینیۃ)

پیوسته - با عادل شاه نیز صحبت از ذر نگرفت - ناگزیر

بخواه دریا بوطن مالوف شتافته در عراق بملازمت شاه عباس

فقوی امتساع یافت - و بهذب میر رفیع صدر (که برادرزاده

از می شد) مشمول عواطف شاهی گردید - و در خدمت

شاه پیشکشهای لائق بدفعات گذرانید - و مدت چهار سال

بعزت و آبرو روزگار بهر برد - اما <sup>(۳)</sup> میر می خواهد که

در خدمت شاه صاحب منصب عالی باشد - و شاه را مطرح

نظر آنکه بالتذات زبانی سرگرم داشته نغایم (که درین

مدت فراهم آورده) برگزید - چون میر دریافت که حقیقت

کار چیست بالضرور بملازمان جنت مکانی التجا آورد - جمع

از قصور فهمیدگی احوال او چنانچه باید در نیافته بخدومت

جنت مکانی یکی را به صد معروض داشتند - آن پادشاه

عالی جاه فرمانه بخط خاص خود بطلب میر بنوشست -

او از اهلبان فرار نموده در سال سیزدهم سنه ( ۱۰۲۷ )

هزار و بیست و هفت هجری بملازمت مهتمم گشت - و

بمنصب در هزار و پانصدی در بیعت سوار و خدمت عرض مکرر

هرافراز گردید - و در سال پانزدهم از تغیر ارادتخان بمیر سامانی

توکار والا سر برافراخت \*

چون نوبت سلطنت به اعلیٰ حضرت رسید مدتی بوسیله

(۲) نسخه [ پ - ج ] و با عادل شاه - (۳) نسخه [ پ ] بسر می برد \*

( باب المیم ) [ ۴۱۶ ] ( حائز الامراء )

هیرن بندگی بمیر سامانی اختصاص داشت . و در سال هشتم از تغیر اسلام خان بدایه والای میر بخشیکری برآمده باضافه هزارى پانصد سوار بمنصب پنج هزارى در هزار سوار چهاره کامیابی بوافروخت . و دهم ( بیع الآخر سنه ۱۰۴۷ ) هزار و چهل و هفت هجری سال دهم جلوس بازار لقوه و فالج تخت هستی بر بخت - میر اگرچه در سیادت و شرافت منصب مرتبه بلند داشت اما از اخلاق مرضیه و اطوار بهیه نصیبه نداشت . بهیار سبک مزاج و تغذ خو بود . و در مذهب امامیه سخت متعصب . ( روزی در حضور اعلی حضرت تقوی مذهب در میان آمد - میر بتغذی حرف زد - پادشاه فرمود که میر واقعی اصفهانی است - چه مردم آنجا بدرشتی و تغذی اشتهار دارند - گویند در سال چهارم ( که اعلی حضرت بخطط برهانپور اقامت داشت ) بنابر امساک بازاران گرانی و غلا بجائے انجامید که جانے بغانے میدادند - کسی نمی خرید - و شریف برغیفه می فروختند - نمی ارزید - متصدیان مهمات پادشاهی و عدها بحکم والا آش پزخانهها ( که بلنگر زبان زد (رزگار است) در هر بلده ترتیب دادند - در آن هنگام میر جمله نام بسخاوت بر آورد - شب و روز در برهانپور لنگر طعام جاری داشت - و نقد و اجناس نیز بمردم خیرات کرد - اگرچه آن وقت هم مردم ایران می گفتند که کرم

( مآثر الامرا ) [ ۴۱۷ ] ( باب الميم )

میر جبلی نیمت اما این طعن و سوزش صریح ناشی از  
هوه باطن است - و الا این امر بتکلف هم مورد تعجبین و  
محل جزاست \*

اصفهان از معظم بلاد ایران است - \* بیت \*

\* اصفهان نیمه جهان گشتند \*

\* نیمه وصف اصفهان گشتند \*

بقول اصح از اقالیم چهارم است اگرچه برخی بجهت طول و  
عرض از اقلیم سیوم شمرده اند - از کهنه شهرهای عراق است -  
در قدیم یهودیه می خواندند - چه بنی اسرائیل از بخت نصر  
گریخته گرد عالم می گشتند - چون خاک اینجا را موافق  
خاک بیت المقدس یافتند شهرت طرح انداخته به یهودیه  
موسوم ساختند - و برخی بنامی آنرا به اصفهان بن سام نسبت  
دهند - جوقی از اذنیه اسکندر بر شمردند - این درید گویند  
اصفهان لفظ مرکب است از اصف بمعنی شهر و هان بمعنی  
سواران - و در فرهنگ رشیدی گویند اسپاه و اسپه لشکر و سگ  
و همچنین سپاه و سپه - و ازین ماخوذ است اسپاهان چه آن  
شهر همیشه موضع اقامت سپاه ایران بود - و دران سگ نیز  
همینار بود - چنانچه مولف تاریخ اصفهان علی بن حمزه گفته -  
و الف و نون برای نسبت است - انتهای کلام الرشیدی -  
و اصفهان معرب اصفهان است - گویند ابتدا چهار دیده بود

( باب المیم ) [ ۴۱۸ ] ( مآثر الامراء )

کراز و کوشک و جویاره و دشت - چون کینباد آن را  
پای تخت ساخت شهرت عظیم شد - در آن دیهات هر یک  
موسوم بکوچه گردید - زنده رود ( که به زاینده رود شهرت  
دارد - و گویند ازان هزار نهر جدا شده ) پایان آن شهر روان  
است - شاه عباس ماضی در ایام فرمانروائی خود دار السلطنه  
ساخت - و چندان عمارات عالیه و حدائق طرب افزا اساس  
گذاشته بآبادی و معموری آن یلده همت گماشت که مزیدست  
بروان متصور نبهت - و تا انقضای دولت مغوبه مستقر خلافت  
بود - در فترت افغانان خرابی بدان معموره راه یافت - آب و  
هوای خوب دارد - مردمش بیشتر خوش صورت و لطیف طبع  
اند - و صاحب کمالان ظاهر و باطن بهیار ازان مکان برخاسته  
اند - بیشتر مردم آنجا شافعی مذهب بودند - اما الحال همه  
شیعه لیکن اکثر درشت و تنه خو می باشند - و گفته اند  
که اصفهانی خالی از بخل و خست نباشد - از صاحب بن عبد  
آورده اند که می گفت هرگاه با اصفهان میروم در خود خست  
می یابم - در حق این شهر و اهل شهر جریمه چندانده اند

\* بیت \*

\* همه چیزش نکوست الا آنکه \*

\* اصفهانی درو نمی باید \*

( مآثر الامراء ) [ ۴۱۹ ] ( باب الميم )

### ● مهلدار خان ●

پسر مهلدار خان چرگس است - در دولت نظام شاهیه  
 بهرین قرب و اعتبار اختصاص داشت - چون در دکن بسیار  
 گذرانیده بود به دکنی شهرت گرفت - پس از فوتش نظام  
 شاه پسر او را بلقب پدر ملقب نموده نامه بسرداری و  
 صرفوجی بر آرد - و در سال ششم جلوس فردوس آشیانی  
 هنگام ( که مهابت خان سپه سالار قلعه دولت آباد را  
 محاصر داشت ) او برهنمونى بخت بیدار از قصبه نیالی (۳) که  
 درینرا مشهور به نعمت آباد و مضاف سرکار کالده است )  
 بعد از سالار پیغام نمود که این مکان را بهره اشاره رود حواله  
 کرده خود را پیش شما می رسانم - هر چند صدق مقالش برتر  
 ظهور میداد سپه سالار بجهت اظهار هواخواهی و دولت سگالی  
 او بر همگان گزارش نمود ( که چون بند و بار ساهو به ونمله و  
 زندرله خان بیجاپوری در بیضاپور است ) اگر ترکذایی نموده  
 بدان دستبرد نماید به ازین دستاریزه برای ظهور عنایان  
 پادشاهی نخواهد بود - مهلدار خان بیداری روزگار بی محابا  
 بر سر قصبه مذکور تاخت - از آنجا که حسن اتفاق باسانی  
 باعث نشستن نقش مرادے چند می گردد دران نزدیکی زن

( ۲ ) نسخه [ ب - ج ] محاصره داشت - ( ۳ ) نسخه [ ا - ج ] بنالی [ و در

بعضی نسخه [ بنالی ]

( باب البیم ) [ ۴۲۰ ] ( مآثر الامرا )

و دختر ساهو ( که با خزانه و اسباب کثیر از جنیر بدانجا  
 آمده بودند ) بدست او افتاد - و قریب چهار صد اسب و یک لک  
 و پنجاه هزار هون با فرزندان اسباب و اجناس بهرمنصله مذکور  
 و بقدر درازده هزار هون از نقد و جنس زنده در خان  
 بتاراج رفت - خان مذکور مورد هزاران تحسین و آفرین گشته  
 عیال ساهو را بر وفق نوشته سپه سالار بجعفر بیگ قلعه دار  
 کالنه سپرده خود باولیای دولت پیوست - و در آغاز سال  
 هفتم از دکن بدار الخلافه آگره شتافته سعادت آستانبوس  
 اندوخت - و بمنصب چار هزاری ذت در هزار سوار و  
 عطای بیست هزار ریبه ند و دیگر عنایات خسروانه سو  
 برافراخت - و سرکار مونگیر از توابع سوبه بهار در اقطاع او  
 مقرر گشت \*

و چون مشارالیه از سایر امرای دکن بمتانت و فطانت  
 امتیاز داشت در همین سال بمرحمت علم و تقاره فرق عزت  
 برافراخت - و بخدمت فوجداری سرکار گورکهاپور از تغیر  
 مخلص خان سرافراز شده رخصت تعلته یافت - و پستور  
 در کومکبان دکن منتظم شده در تقدیم خدمات پادشاهی  
 می پرداخت - با آنکه از قوم چوکس بود از وطن گزینی در  
 ولایت دکن وصلت و خویشی بهم مردم کرد - چنانچه

( ۲ ) نسخه [ ب - ج ] آمده بود - ( ۳ ) نسخه [ ج ] مطابقی \*

( مائراامرا ) [ ۴۲۱ ] ( باب الميم )

صبیه خود را بهمر دلاور خان حبشي ( که پدرش نیز از امرای  
نظام شاهیه بود ) داد \*

• مرشد قلی خان ترکمان • معروف •

• بمررت خان •

در عهد جهانگیری از ایران دیار رسیده بمنصب هفصدی  
دو صد سوار در سالک ملازمین پادشاهی انسلاک یافت - و در  
سال سیوم فردوس آشیانی بمنصب هزارپی سر برافراخته  
بخدمت آخته بیگی اختصاص گرفت - و چون فروغ معامله دانی  
و کارطایی او برتر ظهور داد ( از آنجا که در خدمت  
میر ترکی مرتبه منجی و پایه شناسی منظور می باشد - و  
خلیل الله خان میرتوک از فرط خشنوت مزاج کار موافق  
مرضی پادشاهی نمی کرد ) در سال ششم آن کار نیز بمررت خان  
ضمیمه خدمت سابق گشته بافزدنی بانصدی منصب و خطاب  
عم خود مرشد قای خان ( که نله شاه عباس ماضی بود )  
نوازش یافت - و هنگام ( که زیات پادشاهی از آگره  
بصیر دولت آباد ارتفاع یافت

\* ع \*

• پیدار شاه جهان این سفر مبارک باد •

ازان سال آگهی بخشد ( از منزل روپ پاس فوجداری متهورا  
و مهابن و مالش شتوات کیشان آن مرز بوم شورش لزوم بخان

( ۲ ) یعنی سنه هزار و چهل و پنجم هجری •

( باب المیم ) [ ۴۲۲ ] ( مآثر الامر )

مرتوم تفویض یافت . و چون افزونی جمعیت ناگزیر ضبط  
 آن سرزمین بود باضافه پانصدی ذات هزار و سیصد سوار  
 بمنصب در هزاری در هزار سوار و مرحمت علم عز افتخار  
 اندرخت . و پس ازان ( که نقش عملداری در دران بوم  
 فتنه خیز درست نشست و سوکشان تهر پیشه دست خوش  
 سرچنگهای زبردست او گشتند ) مورد تفضل پادشاهی شده  
 بافزایش پانصدی پانصد سوار و عطای نقاره مبهی گردید .  
 و در سال یازدهم سنه ( ۱۰۴۷ ) هزار و چهل و هفت  
 هجری در اثنای ناخت بریلی از مواضع مفسدان ( که همگی  
 شورش گزیدان آنجا در پناه دیوار بهت آتش افروز هنگامه  
 کین توزی بودند ) بزخم تفنگ نقد زندگی در باخت - بسکه  
 در فوجداری متعرا بند و اسیری بسیار نموده کایزان جمیله  
 پری چهره ( که هر یک در حصن و ناز از دیگرے گرو سبقت  
 می برد ) بسیار فراهم آورد . گویند در کوردهن نگر ( که  
 معاذی متعرا آن طرف آب جون است - و آنرا مولد و  
 منشأ کشن میداند ) در شب هشتم از ماه سائون ( که باعتبار  
 میلادگان آنرا جنم اشتمی خوانند ) غریب مجمع از زن و مرد  
 هنود واقع می شود . اتفاقاً خان مذکور بردش آنها قشقه کشیده  
 و دهوتی پوشیده دران هجوم عام نظارگی حسن بوده گشت



( مآثر الامراء ) ( ۴۲۳ ) ( باب الميم )

و را گشت مي نمود - زني ويد ( که بجمال شک ماه بون )  
 مثل گرگي ( که در ربه در آيد ) او را برداشته روان شد -  
 چون مردمش کشتي در کنار آب مهيا داشته بودند بران  
 نشسته راه اکبر آباد گرفت - <sup>(۲)</sup> هذود املا اظهار نکردند که دختر  
 که بون - احوال مرشد قلي خان شاملو لله استاجلو خالي  
 از غرائب نيست - مجمل بر زبان قام مي گذرد \*  
 مشارالیه حاکم خواف و باخرز بود - چون علي قلي خان  
 شاملو حاکم هرات و اميرالامراء خراسان متکفل للمكي عباس  
 ميرزا ( که از زمان جد خود شاه ظهاسب مغربي ايالت خراسان  
 داشت ) گرويد - و سلطان محمد خدا بنده والد شاهزاده  
 مذکور بفرمانروائي ايوان ديار رسيد ، بعبب عدم بصارت او  
 کار قزلباش به بضطبي کشيد - و ملک محل حوادث و فتن  
 گشت - باقتضای عقل مصلحت انديش امراء خراسان را با  
 خون متفق ساخته در سنه ( ۹۸۹ ) نصد و هشتاد و نه عباس  
 ميرزا را سرور آزا ساخت - و مخاطب بشاه عباس نمود - مرشد  
 قلي خان از همه پيشتر درين باب کمر موافقت بسته  
 عهد و پيمان يکجهتي استوار نمود - اما مراضی قلي خان درناک  
 حاکم مشهد مقدس ( که خود را هممر علي قلي خان و  
 بيگلر بيگي نصف خراسان مي گرفت ) يکتائي نوزيده در

(۲) نصحته [ع] مرشد قلي خان لله استاجلو \*

( باب الميم ) [ ۴۲۴ ] ( سائر الامرا )

کارکنانی افتاد - سلطان محمد خدا بنده با لشکرگران متوجه  
 خراسان گشت - عالی قلی خان تاب تقابل در خود ندیده  
 در حصار هرات متحصن گردید - و مرشد قلی خان در تربیت  
 تحصن جست - بعد از وقوع نزاع و جدال قرار بر مصالحه  
 یافت - سلطان محمد بشرط ایلی و اطاعت بدستور سابق  
 هرات را بشاهزاده و عالی قلیخان مسلم داشته معارفت نمود -  
 و بداس خاطر خان مذکور مرتضی قلی خان را از مشهد  
 مقدس تغیر ساخته بجهت تالیف قلوب مرشد قلی خان و  
 طائفه استاجلو حکومت آنجا را بسلیمان خان ( که بزرگ زاد  
 آنها بود ) نامزد کرد - و هنوز از استقامت دران ملک  
 نیافته بود که مرشد قلی خان زیارت روضه مطهره حضرت  
 امام العجین و الانس تقریب کرده بشهر درآمد - و ابواب  
 سکر و حلیه گشوده بچرب زبانی و چاپلوسی اظهار اخلاص و  
 عقیدت بسلیمان خان نمود - و پس ازان ( که بتغایق مردم  
 او جمع آمدند ) بسلیمان خان پیغام داد که شما را تشون  
 و لشکر آراسته ( که از ضبط سرکشان این ناحیه بیرون  
 توانند آمد ) نیمت بعهده من را گذاشته خود بجانب خواف  
 و باخروز رفته بفرانغ بگذرانید - او کام ناکام رضا جو گشته  
 درانه شد - و از اثنای راه اعمال و افعال انداخته بعراق  
 بدرزد - و مرشد قلی خان بر مشهد مقدس مستولی گشته

( مآثر الامرا ) [ ۴۲۵ ] ( باب المیم )

سرکشان اکثر معال خراسان را برفق و ملایمت مطیع و منقاد خود ساخت . و بمرتبگی در تالیف دلها کوشید که حکمش در انجای خراسان نافذ گشته شوکت و اقتدارش متزاید گردید . پستری بعلي قليخان اظهار محبت و اخلاص نموده برادر خود ابراهیم خان را نزد او فرستاد ( که ترغیب ملک گیری کرده خان را با جذاب شاهي بجانب مشهد مقدس بیارد ) تا مواسم فدویت و عقیدت بآئدیم رساند \*

چون بها مہمات دنیا ازان قبیل است که در آغاز بمصادقت و دوستی فرا گیرند و در انجام بمخالفت دشمنی برخیزند ریش سفیدان شاملو اقتدارش مکروه پذیرفته بسعایت درآمده فیما بین آن دو سردار اسباب وحشت و روانجام دادند . و رفته رفته کار بجائی رسید که علي قاي خان شاه را برداشته فرج بمشهد کشید . مرشد قاي خان سر جنگ نداشت و میخواست مهم هر گونه باصلاح گزاید . در سوسفید توشیز برابر هم فرود آمدند . علي قاي خان بهیچ وجه سر بمصالحة اجنبی نماند . عذر حزم و هوشیاری از دست داده خود مباشر حرب گردید . و بر جماعتی تاخته پراکنده ساخت و بتعاقب آنها پرداخت . مرشد قاي خان با معدودے در چاند ایستاده بود . نظارش بر اوای شاهي افتاد . ممنون طالع

( ۲ ) در نسخه [ ۱ ] حرف [ واو ] نیست .

( باب الميم ) [ ۴۲۶ ] ( مآثر الامرا )

خود گشته همک بران مقصور ساخته آن شهریار بلذد اقبال را  
بدست آورد - و بهمان مردم کمه<sup>(۲)</sup> بر اعادې حمله برده  
شکست فاحش داد - پس ازان ( که علی قلی خان از  
تعاقب آن گرده باز آمد ) از لشکر قول و علامت چتر شاهي  
اثرے ندید - متحیر گشته در کمال یاس و ناکامی راه  
هرات پیش گرفت - مرشد قلی خان با سعادت ابدی توامان  
گشته ازین عطیة غیر مترقب کلاه شادمانیش بر تارک گردون  
سائید - و بعلي قلی خان نامهٔ محبت آمیز بطریق معهود  
چاکرانه نوشته گله مندیهای درستانه نمود - و این سانحه را  
باقضای سرنوشت آسمانی حواله نمود \*

بالجمله مرشد قلی خان اسباب سلطنت شاه عباس را  
ترتیب داده خود من حیث الاستقلال بر مسند وکالت و لگمی  
تکیه زن - و چون عرصهٔ عراق را غبار آشوب و بد نسقی  
در گرفته بود بدار الساطنة قزوین ( که مقر خلافت شاهان صفویه  
بود ) خالی شنیده مرشد قلی خان شاهزاده را برداشته  
بعصمت هرچه تمامتر از راه دامغان بقزوین در آمد - اقسنان  
طوائف قزلباش از هر جانب بتهنیت قدم در آوردند - و  
چون این خبر باردری سلطان محمد خدا بنده رسید از  
متجنده و اراسط الناس تا اعیان و روشناس دربار ( که همه خانة<sup>(۳)</sup>

(۲) نسخه [ ۱ ] مردم وی - (۳) نسخه [ ج ] با \*

( مآثر الامراء ) [ ۴۲۷ ] ( باب الميم )

کوچ در قزوين داشتند ) بے رخصت شروع در رفتن کردند \*  
 چون قضا (سیده) بود امرای عمده ( که رائق و فائق  
 سلطنت بودند ) نیز آنان مصلحت از دست داده قرار برفتن  
 قزوين دادند - و عهد و پیمان از مرشد قلی خان گرفته خاطر  
 خود جمع ساختند - و چون بآن بلده در آمدند سلطان محمد  
 خدا بنده ( که از ارضاع ناهموار روزگار و گیر و دار جهان  
 ناپایدار دلگیر گشته گوشه عاقبت و فراغت میطابید ) بملاقات  
 فرزند اجمند شاه عباس اظهار مسرت و شادمانی کرده خود را  
 از پادشاهی خلع نمود و فرق پسر را بتاج شاهی بیاراست -  
 روز دیگر مرشد قلی خان ایوان چهل ستون را آراسته شاه را  
 بر تخت فرماندهی برآورد - و امر را بمواخذا خون سلطان  
 حمزه میرزا در آورد - و چند نفر عمده را ( که زکن زکین  
 سلطنت بودند ) بدنبغ کشیده تقصیر سایر امرا و ارباب مناصب  
 بعفو مقرون ساخت - از آنجا که اکثریه چنین جاری شده [ که  
 هرکه از شجعان روزگار و بلند همگان نامدار در اعتلای لوی  
 دولت پادشاهی و ارتداع علم سلطنت صاحب اقبال سعی و  
 جانفشانی بکار برده عرق ریز نردن نمایان گردن هرگز بربست  
 کامرانی نیاسوده از سابق دوران شهر از جرعه تلخ کامی  
 نلوشد - و آن همه اعانت و موافقت بمخالفات و عداوت کشد

( ۲ ) نسخه [ ب ] بدنبغ کشیده - ( ۳ ) نسخه [ ا ] شاه \*

( باب المیم ) [ ۴۲۸ ] ( مآثر الامور )

و حقوق بعقوق هر بر می آید - و آخر الامر هر در سر آن  
 می بازند ( شاید وجهش آنست که سلاطین ذری اقتدار  
 دور اندیش از مشاهده آثار عزم بلند و افتخار در امور عظیمه  
 ابقای او را منافی مصلحت خود تصور نموده بتضییع او  
 می کوشند ) اگرچه ظاهر آنست ( که بیشتر اهزجه مجبور  
 خدمت فردشی و کار آرائی ست ) بقدر صدور نخوت و عونت راه  
 می یابد و آنرا غیرت سلطنت بر نمی تابد [ چون پایه قدر  
 و منزلت مرشد قلی خان بایوان کیوان رسید و رفق و فتنق امور  
 کای و جزئی سلطنت بدو باز گردید آتش حقد و حسد در  
 کانون سیئه همسوان و همچشمه اش اشتعال یافت - چون شاه ( که  
 نشو و نما در طائفه شاملو یافته بود و لایمی مرشد قلی خان  
 و درمیانه استاجلو بودن مرغوب طبعش نبود و درین وقت  
 سلوک که می کرد نیز نادرخواه بود ) در سال دوم جاوس  
 خون سنه ( ۹۹۷ ) نهصد و نود و هفت هجری هنگامه  
 ( که جانب خراسان بر آمده بود ) بجمعه اشاره نمود که ناگاه  
 یکشک خانه او در آمده در خواب کارش تمام ساختند \*

### \* مخلص خان \*

برادر کلان آله وردی خان مشهور است - در مبادی حال  
 ملازم سلطان پرویز بود - از رشادت و کاردانی بی پایه دیوانی

( ۲ ) نسخه [ ج ] در میان \*

( مائراامرا ) [ ۳۲۹ ] ( باب المیم )

شاهزاده برآمده به حکومت و حراست موبه پلنده ( که در لابل سلطان مقرر بود ) می پرداخت . در سال نوزدهم جهانگیری ( چون شاهزاده دلی عهد شاهجهان بعد کشته شدن ابراهیم خان فتح جنگ حاکم بنگاله فرجه برسم منقلا بسرداری راجه بهام پسر رانا امر سنگهه بر سر پلنده فرستاد ) متخلص خان را پای همت از جا رفته با آن ( که الله یار خان پسر انتخار خان<sup>(۲)</sup> و غیر خان افغان کمکی بودند ) توفیق باری نکرد که حصار پلنده را استحکام داده روزی چند تا رسیدن عساکر پادشاهی بگذرانند . بجایب الله آباد شدافت . و پس ازان در ملازمان جنمت مکانی انتظام یافته بقرب و اعتبار فائز گردید . در هنگامه شهر یاز بهمراهی خواجه ابوالحسن در هزارایی یمین الدوله بود . پس از جلوس اعلی حضرت بمنصب دو هزاری ذات و سوار و عذایت علم سر برافراخته بفرجدارئی نورد دستوری یالت . و بعد ازان باضافه منصب و عطای نقاره کامیابی اندرخته بخدمت فرجدارئی سرکار گورکھپور مفتخر و مهابی گشت . و در سال هفتم بمنصب سه هزاری و موبه داری قلنگانه ( که دران وقت عبارت از ناندیر و غیره محالات موبه محمدآباد بود ) سر بلدن گردیده بدان موبه مرخص<sup>(۳)</sup> گشت . و در سال دهم سفر آخرت برگزید . گردن سراری جمیله

( ۲ ) نسخه [پ] الله یار خان - ( ۳ ) نسخه [ج] نررار - ( ۴ ) نسخه [ج] شده

( باب المیم ) [ ۴۲۰ ] ( مآثر الامراء )

بسیار جمع کرده بود - و در مرض موت پانصد اسامی آزاد کرد \*  
 پسرش میرزا لشکری ( که علامه روزگار بود - و در  
 بی هره گونی و هرزه خانی مشهور ) به پشت گرمی التفات  
 مهابت خان در درگاه پادشاهی دولت (۲) و شناسی اندوخت -  
 گویند اول باعث کار شکنی خانجهان لودی آن هو الفضول  
 گشت - شبی در غسل خانه بر سر اهتمام با حسین خان و  
 عظمت خان پسران خان مذکور خارج آهنگی نمود - آنها بر در  
 تشدد زدند - او گفت مردانگی شما فردا ظاهر خواهد شد  
 که پدرت را زنجیر در پا کرده یک کور روپیه می گیرند -  
 چون شب چوکی خان جهان بود پسران به پیش خانه آمده  
 پدر این حرف رسانیدند - چون ایام دولتش بانتهای رسیده بود  
 این حرف بوچ بی اصل علامه راهمهای او گردیده خانه نشین  
 شد - اسلام خان بحکم پادشاهی آمده استفسار وجه انزوا  
 نمود - در آن وقت حرف میرزا لشکری گل کرد - اعلی حضرت  
 او را عقید و مسلسل بقلعه گوالیار فرستاد - و بعد رسیدن  
 کار خان جهان بجائے که رسید از زندان رهائی یافته در  
 دیار فربت می زیست - تا باجل طبیعی در گذشت - و پسر  
 دیگرش زوالی ست که تا سال بیستم اعلی حضرت بمذنب  
 هفصدمی صد و پنجاه سوار سرفراز بود \*



( آثار الاموا ) [ ۴۲۱ ] ( باب المیم )

**\* معتمد خان محمد شریف \***

از مردم غیر مشاهیر ایران است - چون بهادرستان دارد  
شد بدستگیری بخت بیدار بدولت (شاهی جنت مکانی  
فائز گشت - و در سال سیوه بخطاب معتمد خان سرافرازی  
یافت - در حق از ظرفای مغایه آن وقت این بیت گفتند

\* بیت \*

\* بدر شاه جهانگیر خانی ارزان شد \*

\* شریفه بانوی ما ز من و معتمد خان شد \*

صدی بدخشیگری اعدیان داشت - در سال نهم سلیمان بیگ  
فدائی خان بدخشی لشکر شاهجهان ( که بهرم رانا  
مامور بود ) فرست کرد - و معتمد خان به بدخشیگری عساکر  
شاهی تعیین گشت - و در سال یازدهم ( چون شاهزاده بتدقیق  
مملکت دکن دستوری یافت ) معتمد خان باز بدخشیگری  
فوج امتیاز گرفت - و در هفدهم ( که جنت مکانی مرتبه  
اول بگلگشت کشمیر خواهم فرمود - و مرکز خاطر محض  
سیر بهار آن دیار بود ) از آنجا ( که دین موسم کتل پیرینجال  
از برف ملامال می باشد - و عبور لشکر از آن راه دشوار بلکه  
معال ( <sup>۱۲</sup> ) براد بکلی و دستور نهضت اتفاق افتاد - و هر درخانه

( باب المیم ) [ ۴۲۲ ] ( مآثر الامراء )

کشن گنگا جشن سال پانزدهم مطابق سنه ( ۱۰۲۹ ) هزار و

پهست و بهم هجری آراستگی یافت \*

و چون ازین منزل تا کشمیر همه جا راه بر کنار بهمت

است و از در جانب کوه بلذد دارد و اکثر کتلهای بغایمت

گنگ و دشوار واقع شده ( که هر روز بصعوبت میسر می آید )

لهذا میراهتمامی آن بعهده معتمد خان تفویض یافت که

غیر از معدودت در رکاب پادشاهی کسه را از امرای عظام

و غیره نگذارد - خان مذکور در پای کتل بهلباس فرود

آمد - و حسب اتفاق ( چون سواری جنت مکانی متصل

خیمه او ( سید ) برف و باران بمرتبه هجوم کرد که مزاج

پادشاهی بتشویش گرائیده با اهل حرم در خیمه او فرود آمد -

و از آشوب آن طوفان محفوظ گشتند - و شب با سودگی بسر

بودند - پادشاه لباسی ( که در بر داشت ) بمعتمد خان مرحمت

فرمود - و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد

سوار سرش را بارج برین رسانید - فریب تر آنکه با وصف

چربدگی ( که لازمه سفر کشمیر است ) آن قدر خیمه های

متعدد و فرش و جامه خواب و مصالح بارچی خانه و اسباب

و آلات ضروری ( که آنچه سرکار اهل دولت را در خور باشد )

همراه داشت که حاجت بعاریت طلبی نشد - و چندان شیلان

کشید که بهم مردم اندرون و بیرون کفایت نمود \*

( مآثر الامر ) [ ۴۴۳ ] ( باب المیم )

سبحان الله آن وقت چه خیر و برکت بوده که در  
 قلیل منصبی های چنین هنگام این همه اسباب و سامان بود که  
 بیگانه و بیخبر از عهده مهمانداری پادشاه هندوستان برآمد -  
 در همین مراجعت کشمیر از تغیر میر جملة بخدمت عرض  
 مکرر چاره کامیابی افروخت - و چون بدو لکنخواهی شاهزاده  
 شاه جهان مشهور بود بعد از جالس باضافه منصب و بهرید  
 قرب و اعتبار اختصاص گرفت - و در سال دوم از تغیر اسلام  
 خان به بخشیکری دوم سر برافراخت - و در سال دهم از  
 انتقال میر جملة بتغویض خدمت دای میر بخشیکری و  
 از اصل و اضافه بمنصب چار هزاری در هزار سوز بلند مرتبه  
 گردید - و در همین سال باعانت سیو رام کور برادرزاده راجه  
 بتهل داس باتفاق راجه مذکور بولایت دهذیره تعیین گشت -  
 معتمد خان اندرمن زمیندار آنجا را گرفته بحضور آورد - و در

سال سیزدهم سنه ( ۱۰۴۹ ) هزار و چهل و نهم هجری از  
 هینچی سرا در گذشت - اگرچه در تاریخ دای شهرت داشت  
 اما از اقبال نامه جهانگیری ( که بعبارت سلیس و مربوط  
 نوشته کلک اخبار طرز اوست ) معلوم میشود که سلیقه تاریخ  
 نویسی نداشت - چه بارصف عهده عهد نویسی املا بجزئیات  
 ضروری نپرداخته - بلکه معظم وقائع را هم با حذف و اسقاط

( ۲ ) نسخه [ ج ] قلیل منصبی چنین هنگام - ( ۳ ) نسخه [ ب ] بتهل داس

( باب المیم ) [ ۴۳۴ ] ( مآثر الامراء )

بسیار بقید تحریرو کشیده - دوستکام پسرش تا سال هیم پیاپی  
 هشتصدی در صد سوار (هیدده بدفعات بدخشیکری گجرات و  
 کابل و بنگاله تعیین یافته - سال هفتم جلوس عالمگیری در بنگاله  
 فوت نموده - محمد اشرف برادر معتمد خان در نیولدازی لکهنؤ  
 عمارات عالیه درانجا بنا کرده - و سرا و پورگ اشرف آباد اساس  
 نهاده - و باغ نیز طرح انداخته که سیرگه عالم بود - تاریخ آنرا  
 بر دروازه بخط کتبه کنده - بوستان دوستان - دران باغ  
 منزوی بود تا بسرا بستان بقا شدافت \*

### \* میوزا رستم صفری \*

برادر خود میرزا مظفر حسین قندهاری ست - در احوال  
 او گذشت که سلطان محمد خدا بنده دارای ایران قندهار را  
 به مظفر حسین میرزا و زمین دار را به رستم میرزا با در  
 برادر خردش ابوسعید میرزا و سنجر میرزا تفویض فرمود -  
 چون این الکه نسبت بقندهار بسیار محقر بود وفا بمعاش  
 میرزا و برادران نمیکرد - خواست که سیستان را از دست ملک  
 محمود ( که از نواد والیان قدیم آنجا بود - و بعد فوت شاه  
 اسمعیل ثانی بران ولایت استیلا یافت ) بر آورده به الکه  
 خود افزاید - مظفر حسین میرزا بر سر ملک محمود فوج

( ۲ ) نسخه [ ج ] برادرش محمد اشرف در نیولدازی - ( ۳ ) یعنی سلطه هزار  
 و چهل شهری \*

( مائراامرا ) [ ۴۲۵ ] ( باب الميم )

کشیده پس از آویز و ستیز دختر او بازواج خود آورده آن ناحیه را بدو مسلم داشت - این معنی موجب کلفت هر دو برادر گشت - ستم میرزا مکرر باعانت حمزه بیگ لله بر قندهار لشکر کشیده طرفه نبست \*

چون اکثر بلاد خراسان نكدكوب حوادث اوزبک گشت و سر و سردار متخص نداشت میرزا از زمین دادر به فراه شتافته متصرف شد - و بکرات با اوزبک عرصه بیگار آزاده لوائی مردانگی و شجاعت برانراخت - و پس ازان هوای تسخیر سیستان در سر گرفته بران دیار یلغار برد - ملک محمود بعد تعین و رعایت لوازم قلعه داری ملاقات کرده بمراهم خدمت پرداخت - میرزا در عالم مستی بانغوائی کوتاه خردان منور ملک را محبوس ساخت - پسرش جلال الدین جمع فراه آورده بهیچ آریزش پیش گرفت - میرزا ملک محمود را از هم گذرانید - چون قاب مقابله نداشت راه زمین دادر سپرد - او بتعاقب افتاد - ناچار برگشته بکنگ پیوست - شکست بر میرزا افتاد - پس ازان در نظرها رفته نماند - بزرگ برادر ( که منتهز فرصت بود ) دست چیرگی برگشاده زمین دادر نیز بوگرفت - ستم میرزا بتیزی آمده قلات بستد - روزی بشکار رفته بود - طایفه بیات خواستند آن را متصرف شوند - والده میرزا بقلعه داری پرداخت - و بتفنگ یکی از حرام نمکان

( باب المیم ) [ ۴۲۶ ] ( مآثر الامرا )

( که بجانب آن فعیفه سردان ) در گذشت - اگرچه میرزا  
بسیارے را بتیغ انتقام گذرانید اما ( چون اوضاع زمانه حسب  
دلخواه ندید - و آرزو آمد آمد جنود هندوستان بگرفتن  
آن دیار بے جمعیتی دیگر می افزود ) بشریف خان آنکه  
حاکم غزنین دوستی داستان بر خوانده آهنگ بندگی پادشاهی  
و نمود - حسب درخواست منشور طلب ارسال یافت - سال  
( ۲ )

سی و هشتم اکبری سنه ( ۱۰۰۱ ) هزار و یک میرزا بکنار آب  
چناب رسید - سرا پرده و بارگاه و قالینها و دیگر رخت فرش خانه  
مصحوب قرا بیگ ترکمان از سرکار پادشاهی فرستادند - و  
متصل آن کمر خنجر مرصع بدست حکیم الملک ارسال  
یافت - چون نزدیک رسید شریف خان و آصف خان و شاه بیگ  
خان و برخی امرا باستقبال دستوری یافتند - بچهار کردهی  
لاهور روز جشن دسرا خانخانان و زین خان کوکه پذیره  
گشته با سنجر میرزا برادر خود و چهار پسر مراد شاهرخ  
حسن ابراهیم و با چهار صد ترکمان دولت ملازمت در یافت -  
چون تالیف برادر کلانش منظور بود بمنصب والای پنججزاری  
و انعام یک کرور تنگه مرادی و اقطاع ملتان و بسیاری  
پرگنات باوچستان ( که افزون از قندهار است ) برونواختند - و  
پس از چندی بعنایت علم و تقاره اعتبار برافزودند - میرزا

( ۲ ) در [ نسخه - ج ] لفظ [ اکبری ] نیست .

( مآثر الامراء ) [ ۴۲۷ ] ( باب الميم )

ابو سعید ( که در قندهار مانده بود ) نیز رسیده بنوکری  
پادشاهی امتیاز یافت \*

چون مردم میرزا در ملتان داد و ستد را از اعتدال  
بر گذراندند سال چهارم سرکار چیچور باقطاع میرزا مقرر شده بدان  
سودستوری یافت - اما بذبح رجه از سرهنگد برگردانیدند -  
چون راجه باسو و برخی بوم نشینان شمالی کوهسار هر از  
فرمان پذیری بر تافتند سال چهل و یکم پنهان و آن نواحی  
در قبول میرزا تناخواه گشته بدان حدود مروض شد - و آصف  
خان را بیادری همراه دادند - میان میرزا و خان مزبور ناسازی  
افتاد - راجه باسو مو را استوار کرده نخوت فرشی پیش  
گرفت - پادشاه جگت سنگه پور راجه مانسگه را نامزد فرموده  
میرزا را بحضور خواند - سال چهل و سیوم زینین و آن حوالی  
بجاکیر میرزا قرار یافته بدان جانب شتافت \*

چون گشایش احمدنگر به درنگ افتاد و سپاه از گران اری  
بمستوه آمد و بد گوهران سر بفساد برداشتند شاهزاده سلطان  
دانیال التماس کمک نمود - پادشاه از برهانپور فوج تازه  
بهر کردگی میرزا و یک لک اشرفی روانه کرد - از آن باز  
میرزا کمکی دکن بود - دختر خان خاندان برای بهر خود  
میرزا مراد خواستگاری نموده بحسن یاری آن سپه سالار  
مدعی در نصبه تمزنی ( که الحال به ظفرنگر زبان زن اسم )

( باب المیم ) [ ۳۳۸ ] مآثر الامراء

گذرانید - و در سال هفتم جهانگیری سنه ( ۱۰۲۱ ) هزار  
و بیست و یک از انتقال میرزا غازی ترخان بحکومت قندهار  
و عنایت دولت زریه برسم مدد خرج سرافرازی یافت -  
چنانچه مکانی نصایح ارجند در مراعات قانون عدالت و نصفت  
فرموده در روانه ساختن ارغونیه ( که از چند سال آن دیار<sup>(۲)</sup>  
بآنها متعلق است ) با خسرو خان چرگس وکیل چهار پشته  
آن سلسله ( که مبارز قدرت اندیشد ) تاکید رفت - و میر  
عبد الرزاق معزوری بهمراهی نامزد شد که جمع آن محروسه را  
از قرار هست و بود جمع بسته بمیرزا و توابع او تذخواه  
دهد - میرزا با ارغونیه بدساروکیها نموده بخلاف چشمداشت با  
متوطنان آنجا نیز طریق پیش گرفت ( که منافعی آئین صورت  
و مردمی بود ) - ناچار معزول شد - چون بحضور پیوست  
عالمی بداد خواهی همراه آمد - لهذا میرزا حواله انی رای  
سگنده دکن شد تا جواب مدعیان گوید - پس از چند<sup>(۳)</sup>  
جنت مکانی نزد خود طلب داشته مشمول عوطف ساخت -  
و دختر میرزا را بسطان پوریز پیوند بیوگانی دادند - پس  
ازان بمنصب شش هزاری امتیاز یافته به صاحب صوبگی  
آله آباد اختصاص گرفت \*

چون شاهزاده شاعر جهان از بنگاله گذشته پنده و بهار

( ۲ ) نسخه [ ج ] که از صد سال - ( ۳ ) نسخه [ ب ] ولین \*



( مآثر الامرا ) ( ۴۲۹ ) ( باب المیم )

بتصرف در آرد عبد الله خان بطریق مذقلا گرم و گیوا رسیده  
 در قصبه جهوسی مقابل آله آباد آنطرف آب گنگ معمور  
 آراست . میرزا در قلعه متحصن گشت . چون خان مذکور  
 نوازه مستعد همراه داشت بضرب تورپ و تفنگ از آب گذشته  
 در شهر در آمد . هر چند زهی خان بر آتش شاهی تعهد  
 می نمود که در اندک فرصت قلعه متاوج می شود عبدالله  
 خان اضطراب بیجا نموده باز به جهوسی برگشت . (۲)  
 چند گذشته بود که آرازه آمد آمد پادشاهی بلند شد .  
 میرزا ازان محنت برآمده زحمت و آسایش از سر گرفت .  
 و در سال بیست و یکم بصوبه داری بهار تعیین گردید . و در  
 سال اول جلوس شاهجهانی از حکومت بهار معزول گشته بحضور  
 رسید . چون عارضه نقرس مزمن ملارگ کبر سن شده از حرکت  
 باز داشت از تکالیف نوکری معاف فرموده به سالیانه یک  
 لک و بیست هزار (ربعمه) موظف ساختند . تا بفراغ بال در  
 دارالخلافه آگوه بگذراند . و در سال ششم جشن کتخدانی  
 شاهزاده محمد شجاع با صبیحه میرزا انعقاد یافت \* \* \*

\* مهمل باقیس بسر منزل چه شید آمد \*

(۴) تاریخ اسمت . و در عمر هفتاد و دو سالگی سال پانزدهم  
(۵)

(۲) در نسخه [ ج ] لفظ [ بیجا ] نیست . (۳) نسخه [ ب ] یک لک و هشت  
 هزار روپیه . (۴) یعنی سنه هزار و چهل و دو . (۵) نسخه [ ج ] هشتاد و دو

( نب الیم ) ( ۱۴۰ ) ( مآثر الامرا )

سنه ( ۱۰۵۱ ) هزار و پنجاه و یک جهان را بدورد نمود .  
گویند چون میرزا در گذشت متصدیان آگره خواستند که ضبط  
اموال نمایند - حلیه جلیله میرزا کنیزان را لباس مردانه  
پوشانده تفنگها در دست آماده جنگ شد که با ما مثل سایر  
امرا نتوان (ه سپرد - آنها بنابر احتیاط دست کشیده بحضور  
نوشتند - اعلی حضرت محفوظ شده سواهی فیلان همه را  
معاف فرموده \*

میرزا مرد دنیا بود - بمزاج روزگار آشنا - و نسبت برادر  
کلان بسیار آرمیده و ضابطه دان - روزی در شکارگاه باشه پور  
رای سال درباری بدرختی نشست - همراهان میرزا بر گرفتند -  
برخی را چپوت بآریزه برخاستند - میرزا بآهنگ آرامش آن  
آشوبگاه رفت - ناگهان شمشیر بدست رسید - از کار آگهی  
آن بے زهه رو را بسته نزد رای سال فرستاد - عرش آشیانی  
بر مردمی و بردباری میرزا آفرین کردند - طبع موزون هم داشت -  
فدائی تخص میگرد - از دست \*

\* برچید دلم بمطایمانی را \*

\* کج باختام نون خدادانی را \*

\* ابروی بتی قبله خود ساختم ام \*

\* بر طاق نهاده ام معلمانی را \*

و هزل میرزا برتبه بود - هنگامی که برادر کلانش مظفر حسین